

قپچاق‌ها و نقش مجادلات اولوس چنگیزی در تداوم حیات آنان پس از هجوم مغول

مریم خسروآبادی^۱ / کیوان کریمی الوار^۲

چکیده

قپچاق‌ها که تا قرن سوم و چهارم به زحمت در منابع تاریخی و جغرافیایی نامی از آنها دیده می‌شود، در قرن ششم هجری، با حفظ موقعیت سرزمینی خود در استپ اوراسیا یعنی بدون اقدام به مهاجرت، به‌عنوان لشکرهای خوارزمی وارد ایران شدند و در فرایند قدرت‌گیری خوارزمشاهیان در سراسر ایران نقشی مهم داشتند. آنان تا پایان کار جلال‌الدین خوارزمشاه (۶۲۸ ق)، نیروی عمده و اصلی در برابر مغولان مهاجم به ایران به‌شمار می‌آمدند و از این رو در آغاز قرن هفتم هجری، علی‌رغم داشتن منشأ واحد نژادی، سخت مورد تعقیب مغولان چنگیزی قرار گرفتند، شمار زیادی از آنان کشته یا آواره شدند و دشت قپچاق نیز آسیب فراوان دید. قپچاق‌ها چگونه پس از این هجوم ویرانگر، مجدداً در صحنه تاریخ ظهور یافتند و به صورت عنصری منطقه‌ای و فرمانقله‌ای تحول‌ساز می‌شوند؟ نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که کشمکش‌ها و منازعات درونی مغولان، که بخشی از آن ناشی از چالش سنت‌های آنان در مواجهه با قدرت بود، موجبات احیای نقش تاریخی قپچاق‌ها را فراهم کرد. مقاله حاضر بر آن است تا با استفاده از روش تحلیل تاریخی با تکیه بر منابع تاریخی و جغرافیایی، این مسئله را مورد واکاوی قرار دهد. واژگان کلیدی: اولوس چنگیزی، اردوی زرین، قپچاق، مغول، ایلخانان.

The Kipchaks and the role of Genghisid Ulus struggles in their survival after the Mongol invasion

Maryam Khosroabadi³ / Keyvan Karimi Alvar⁴

Abstract

The Kipchak Turks who until the third and fourth centuries were hardly seen in the historical and geographical sources, kept their territorial position in the Eurasian steppe (without going into migration) entered Iran as Khwarazmi's armies in the sixth century and in the process of the empowerment of Khwarazmshahs played an important role in whole of the country. Until the end of reign of Jalal-Al-Din Khwarazmshah (1231 AD), they were the main force against the invading Mongols in Iran. Therefore, at the beginning of the seventh century, despite their shared racial roots, they were killed or became homeless by the Genghisid Mongols and great devastations were made in the land of Kipchak. After these destructive invasions, how do the Kipchaks appeared again in the history as a revolutionary regional and trans-regional agent? Our findings indicate that the internal conflicts of the Mongols, partly caused by the conflict between the traditions of Ulus and their desire to gain power, provided the opportunity for the revival of the historical role of the Kipchaks. By way of historical analysis with emphasis on the historical and geographical sources, this essay examines this issue.

Key words: Genghisid Ulus, Golden Horde, Kipchak Turks, Mongols, Ilkhanids.

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه یزد.

۲. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شیراز. *تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۱۶ *تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۰۹

3. Assistant Professor, Department of History, Yazd University. Email: khosroabadi@yazd.ac.ir

4. Ph.D. in History of Islamic Iran, Shiraz University. Email: keyvan1388@gmail.com

مقدمه

مهم‌ترین ویژگی مغولان یعنی وحدت و یکپارچگی، پس از مرگ چنگیز به شکاف و منازعات درونی مغول انجامید؛ چنان که هر یک از فرزندان وی با در اختیارداشتن طایفه، شماری سرباز و داشتن قلمروی که سهم آنان از تقسیم میراث چنگیز بود، شروع به توسعه‌طلبی و نفوذ در قلمرو دیگری نمود و موجبات شکاف در درون جبهه متحد مغول و اتحاد و اتفاق‌ها را به وجود آورد. به طور مثال اولوس جوچی که قلمروی از شمال ایران، دشت قپچاق،^۵ خوارزم تا اروپای شرقی و سرزمین‌های روسیه را در اختیار داشت، برای توسعه مناسبات تجاری، به در اختیارداشتن آذربایجان و ماوراءالنهر نیازمند بود و اولوس جغتای یعنی فرزندان جغتای، با از دست‌دادن خوارزم بین ایران ایلخانی و جوچیان محصور گردیده بودند و توسعه‌طلبی ایلخانان یعنی فرزندان و نوادگان تولوی به سمت مصر و شام، و قطع کردن دست جوچیان از آذربایجان و تلاش برای محو جغتاییان که مانع روابط یکپارچه ایران با مغولان چین می‌شدند، اتفاق‌ها و اتحادهای درون‌گروهی و برون‌گروهی را رقم زد که در نتیجه، مملوکان مصر نیز وارد این مجادلات شدند. در میانه این مجادلات و کشمکش‌ها، قپچاق‌ها فرصت حیات دوباره یافتند و مجدداً در صحنه تاریخ ایران ظاهر شدند.

قپچاق‌ها که در بیزانس و مجارستان «کومان» نامیده می‌شدند^۶ از منظر محققان غربی، روسی و ترک نظیر مارکوارت،^۷ گلدن،^۸ کومکوف^۹ و یالوار،^{۱۰} نقشی مهم در تاریخ قرون وسطی ترکیه و به خصوص اروپای شرقی داشته‌اند؛ چنان که به گفته آنها، کومان - قپچاق‌ها، تاریخ و فرهنگ مغولان اردوی زرین، مصر، آناتولی، بیزانس، مجارستان، بلغارستان، رومانی و صربستان را تحت تأثیر قرار داده‌اند.^{۱۱} لذا تلاش برای شناسایی تاریخ اولیه و منشأ ترک‌های قپچاق با تکیه بر کشفیات باستان‌شناسی و اطلاعات منابع کهن چینی، مورد نظر محققان مذکور قرار گرفته که در این بین، چندان به منابع تاریخی و جغرافیایی جهان اسلام و منابع دوره ایلخانی توجهی نشده است. پژوهش‌های داخلی نیز مانند عبادی و فضلی در مقاله «دشت قپچاق: بررسی جغرافیایی و تاریخی»، عمدتاً با تکیه بر منابع جغرافیایی اسلامی مانند *حدودالعالم*، به ذکر تاریخ و پیشینه قپچاق‌ها از زمانی

۵. قپچاق‌ها با املاهای مختلف (خَفْجَاق، خَفْجَاق، قَفْجَاق، قَفْجَاق و خَفْشَاق)، در منابع ایرانی به جهان اسلام معرفی شدند.

6. E. D. Phillips, *The Mongols* (London: Thames and Hudson, 1969), 59; P. Golden, *The Shaping of the Cuman - Qipchaqs and their World* (Bucharest, Braila: Romane, 2011), 321.

7. Josef Markwart

8. Peter Benjamin Golden

9. Bulat Kumekov

10. Yalvar

11. Istvan Vasary, *Cumans and Tatars* (Cambridge, New York: Cambridge University Press, 2005), 1, 166 - 167.

که عضو کنفدراسیون کیماک‌ها^{۱۲} بودند اشاره کرده‌اند؛ و نقش و جایگاه ترکان قپچاق در تحولات سیاسی، پس از برافتادن خوارزمشاهیان چندان مورد توجه و علاقه آنان قرار نگرفته است. از علل اصلی این بی‌توجهی، قرار گرفتن تاریخ قپچاق‌ها خارج از سرزمین ایران پس از هجوم مغولان است. مقاله پیش رو شرح مناسبات اخیر با تکیه بر چگونگی حیات مجدد قپچاق‌ها است.

تاریخ اولیه و منشأ ترک‌های قپچاق

نام قبیله قپچاق^{۱۳} اولین بار در اطراف رودخانه ایرتیش در سده هشتم میلادی در اسناد اویغوری به کار رفته و اطلاعات پیش از این تاریخ به‌طور پراکنده در تاریخ‌نگاری چینی درج گردیده است. نوشته‌های چینی، از قبایل دینگ‌لینگ^{۱۴}، خرخیز و «Tsuuyuses» که در حال فرار از جلوی هون‌های آسیایی بوده‌اند، نام می‌برند. به عقیده برخی محققان، مورد اخیر همان قپچاق‌ها بودند که ابتدا در غرب مغولستان زندگی می‌کردند.^{۱۵}

اواخر سده هشتم میلادی، قپچاق‌ها درون قبایلی که قنقلی نامیده می‌شدند، به اتحادیه یا کنفدراسیونی به نام کیماک که به‌تازگی از سلطه «خانات گوگ ترک غربی» خارج شده بود، می‌پیوندند. در سده یازدهم میلادی، قپچاق‌ها شروع به اختلال در این اتحادیه می‌کنند و نخستین گام‌های استقلال را برمی‌دارند.^{۱۶}

گزارش ابن‌فقیه (وفات ۳۶۵) که به شرح قومیت‌های مختلف ترک و از جمله «خفجاخ»^{۱۷} پرداخته است، پیشینه حضور آنها را در مجاورت مرزهای ایران، به سده سوم هجری می‌رساند. یعقوبی در *البلدان*، از کیماک‌ها^{۱۸} که قپچاق‌ها بخشی از اتحادیه آنها به شمار می‌رفتند یاد کرده است. یک قرن بعد مؤلف *حدودالعالم* که این اثر را در سال ۳۷۲ ق نگاهشته به این پیوستگی اشاره کرده است؛ چنان که می‌گوید: «خفجاق ناحیتیست از کیماک». وی با وجود توضیحاتی زیاد که راجع به اقوام ترک ارائه داده است، درباره قپچاق‌ها چندان سخنی نمی‌گوید و فقط به این سخنان

12. Kimek (Kimak)

13. Kipchak

14. Ding - lings

15. Cihan Yalvar, *The Origin of the Kipchak Turks and Early Historical Period* (Dissertation, Yeditepe University. 2018), 4.

16. Yalvar, *The Origin of the Kipchak Turks and Early Historical Periods*, 50, 79.

۱۷. ابوعبدالله احمد ابن‌فقیه، ترجمه مختصر *البلدان*، ترجمه محمدرضا حکیمی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۷۹)، ۱۷۹.

۱۸. احمد یعقوبی، *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷)، ۷۱.

بسند می‌کند که «خَفْجَاق را حد جنوبش به بجناک (پچنگ: ۱۹ تیره‌ای از اغوزها) دارد و ایشان قومی‌اند از کیماک جداگشته»^{۲۰} که بر کناره رودهای ارتشت (ایرتیش)^{۲۱} و آتل (اتل)^{۲۲} زندگی می‌کنند. آتل از نظر محققانی مانند منوچهر ستوده قابل تطبیق با رود ولگای امروزی است. وی ضمن تحشیه بر هفت کشور یا صورالاقالیم که به سال ۷۴۸ ق تألیف شده است می‌نویسد: «رودی که از ولایت بلغار به دریای خوارزم می‌ریزد و قابل تطبیق با ولگای امروزی است»^{۲۳}.

گزارش ابن خردادبه (متوفی ۳۰۰ ق) در مسالک و الممالک که حد فاصل دو جغرافی‌دان پیشین است با ذکر «قبجاق‌های ساکن در کنار رودخانه» گویای این نکته است که قپجاق‌ها از اواخر سده سوم در دشت قپجاق می‌زیسته‌اند^{۲۴} و ظاهراً ابن خردادبه اولین جغرافی‌دان جهان اسلام است که مستقیماً نام آنها را ذکر کرده است؛ بنابراین با ملاحظه گزارش‌های منابع جغرافیایی، می‌توان پیشینه حضور قپجاق‌ها را حدوداً اواسط قرن سوم هجری در نظر گرفت.

گردیزی در زین‌الخبار با ذکر پیوسته بودن دشت قپجاق (خفجاق) به ولایت بجناکیان، هیچ سخن دیگری درباره قپجاق‌ها و قنقلی‌ها (یا قونقلی) به میان نمی‌آورد؛ شاید بتوان توضیح مستقل او درباره کیماک‌ها را با قپجاق‌ها مربوط دانست.^{۲۵} از آنجا که زین‌الخبار در اواسط قرن پنجم هجری، نوشته شده است و یکی از جامع‌ترین گزارش‌ها درباره کوچروان حد فاصل چین تا شرق اروپا را ارائه می‌دهد، ذکر نام «دشت قپجاق» نشان می‌دهد که تا قرن پنجم هجری، جمعیت و گستره آنها زیاد شده است؛ چنان که آنها دشتی را که سابق بر این، دشت غز نامیده می‌شد، برای همیشه به نام خود کردند. این دشت فاقد شهرنشینی و مدنیت بوده و گویا «خوف از طغیان آب» از علل شکل‌نگرفتن شهرنشینی در آن بوده است.^{۲۶} چنان که مؤلف حدودالعالم می‌نویسد سرزمین کیماک که قپجاق‌ها در شمار آنها بودند، «با یازده عامل و ملکی که خاقان خطاب می‌کردند فقط یک شهر با قبایل بسیار و مردمان خرگاه‌نشین داشته است»^{۲۷}. مشخص

19. Pecheneg

۲۰. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰)، ۸۷.

21. Irtysh (Ertesht)

۲۲. اتل Etel (اتیل) همچنین نام شهری بر مسیر سفلی رود ولگاست.

۲۳. هفت کشور یا صورالاقالیم، تصحیح منوچهر ستوده (تهران: بنیاد فرهنگ ایرانی، ۱۳۵۳)، ۱۲۴، ۱۰۵؛ نیز منوچهر ستوده، نامنامه ایلات و عشایر و طوایف (تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵)، ۳۵۲؛ همچنین رجوع شود به محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان، به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، ج ۲، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷)، ۱۰۲۴.

۲۴. عیدالله ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ترجمه حسین قره‌چانلو (تهران: بی‌نا، ۱۳۷۰)، ۲۹.

۲۵. ابوسعید گردیزی، زین‌الخبار. تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳)، ۵۵۴ - ۵۴۹، ۵۷۹.

۲۶. گروهی از نویسندگان، سفرنامه‌های خطی فارسی، ج ۴ (تهران: اختران، ۱۳۸۸)، ۵۶۴.

۲۷. حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ۸۵، ۸۷.

نیست منظور از این شهر کدام ناحیه بوده است. ابن اثیر، مورخ معاصر عصر مغول، از شهر سوداق^{۲۸} به‌عنوان خاستگاه قپچاق‌ها یاد کرده است؛ که البته گزارش وی حدود دو قرن و نیم با گزارش‌های حدودالعالم فاصله دارد.^{۲۹} کراچکوفسکی^{۳۰} بر اساس نوشته‌های ابن بطوطه، سوداق را بندر اصلی کریمه ذکر می‌کند.^{۳۱} سکوت منابع ذکرشده در قبال قپچاق‌ها را که فقط به ذکر صورت مختلف نام آنها در کنار سایر طوایف بسنده کرده‌اند، می‌توان در کم‌اهمیت دانستن آنها تا قرن پنجم هجری دانست. آنها با پیوستن به اتحادیه‌های قبیله‌ای مانند دینگ‌لینگ‌ها، قنقلی‌ها و کیماک‌ها، همواره در سایه و تحت الشعاع این قبایل و اتحادیه‌ها باقی می‌ماندند. با این حال قپچاق‌ها از قرن پنجم به بعد نیرویی در حال گسترش بوده‌اند؛ چنان که نام آنها به‌طور مستقل در نقشه نسخه عربی دیوان لغات‌الترک کاشغری (متوفی ۴۶۶ ق) با عنوان «مساکن قفجاق»^{۳۲} به‌کار رفته است.



منبع: Britannica/Eurasian Steppe

28. Sudak

۲۹. عزالدین علی ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، ج ۳۲ (تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱)، ۱۹۰ - ۱۸۸.

30. Ignaty Yulianovich Krachkovsky مستشرق روسی

۳۱. ایگناتی کراچکوفسکی، تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی (تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۹)، ۳۳۲.

۳۲. محمود کاشغری، دیوان لغات‌الترک (حلب: دارالخلافه العلیه، ۱۳۳۳)، ۳۹۴.

قپچاق‌ها در مواجهه با مغولان

تا قرن پنجم، سه رشته تحولات، قپچاق‌ها را در موقعیتی جدید قرار داد:

اول آنکه تغزغها که سلجوقیان از میان آنها برخاستند، از نواحی شرقی دریای مازندران کوچ و تا اواسط قرن پنجم در ایران دولتی بزرگ تأسیس کردند. مهاجرت تغزغها و دیگر قبایل مرتبط با آنها مانند غرها، عرصه را برای قپچاق‌ها در شرق دریای مازندران باز کرد. دوم آنکه تا این زمان، دیگر دولت خزرها در سمت غربی دریای مازندران، منقرض شده بود؛ لذا در این سمت نیز قپچاق‌ها فرصت توسعه سرزمینی یافتند و تا باب‌الابواب یا دربند خزر پیش آمدند. باب‌الابواب، دربند باکو یا دربند خزر، در سمت غرب دریای مازندران میان دریا و کوهستان قفقاز، باریکه‌ای ساحلی است که از طریق آن می‌توان میان شمال و جنوب آن ناحیه تردد کرد؛ لذا جایی حساس از نظر نظامی است و بسیاری از قبایل مهاجم از این سمت به ایران حمله کرده‌اند. از دوره باستان تا روزگار اخیر در منابع اطلاعات بسیار درباره آن وجود دارد؛ از جمله ذکر دیوار و قلعه‌ای که انوشیروان برای حفاظت از آن ساخت.

سوم آنکه، دولتی که فرزندان انوشتکین غرچه در خوارزم تشکیل دادند، روز به روز با قپچاق‌ها پیوندهای بیشتری برقرار کرد. در برقراری این پیوند، توسعه پذیرش اسلام در میان قپچاق‌ها نقشی مهم داشته است. در نیمه اول قرن پنجم هجری، دشت قپچاق به‌عنوان همسایه مملکت خوارزم تلقی می‌شد. دسته‌هایی از قپچاق‌ها، قبول اسلام کرده و دسته‌ای دیگر از آنان به آیین مسیحی گرویده بودند و در حملاتی که بر ممالک اسلامی می‌شد گاه شرکت داشتند. برای نمونه در گزارشی به سال ۵۱۴ ق که ابن‌اثیر ارائه داده است، قپچاق‌ها به‌همراه گرجیان، بر بلاد اسلام تاختند و بر اثر «جلادت آنان (قپچاق‌ها) در نزدیکی تفلیس، شکست در سپاه اسلام افتاد».^{۳۳}

به گفته جوزجانی دسته‌ای دیگر از قپچاقیان، بر اثر همسایگی با خوارزم، با سلاطین آن دیار از سلسله مأمونیه روابطی یافتند. به گزارش وی، اجداد خوارزمشاهیان «از جانب صحاری و قبایل قفقاز به طرف بلاد جند و خوارزم آمدند و «در معیت مأمونیان به مقامات بالا رسیدند».^{۳۴} جوینی، جد آنها را غلامی به نام انوشتکین — که از غرجستان خریداری شده بود — دانسته است.^{۳۵} انوشتکین، در دربار سلجوقیان ارتقا یافت و به مقام طشت‌داری خوارزم رسید. جانشینان وی و از

۳۳. ابن‌اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۲، ۴۱۰.

۳۴. ابوعمر عثمان جوزجانی، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی (تهران: دنیای کتاب)، ۹۸ - ۲۹۷.

۳۵. عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشای. تصحیح محمد قزوینی، ج ۲ (لیدن: بریل، ۱۳۳۴)، ۲.

جمله آنها اتسز خوارزمشاه که در آن زمان تابع دربار اصفهان - سلجوقیان - بود، با حملات هر ساله به جند و ترکستان و قپچاق‌های آن حدود، در صدد بود تا صحرائشینان همسایه را تابع خوارزم کند. اقدام او در لشکرکشی به آن حدود و افزایش توان نظامی سپاه خوارزمشاهی، موجبات نگرانی سلطان سنجر سلجوقی را فراهم آورد که در نهایت به جنگ‌های مشهور سلطان سنجر و اتسز منجر گردید.

به نوشته جوزجانی، علاءالدین تکش خوارزمشاه (۵۹۶ - ۵۶۸ ق)، با ازدواج با دختر خان قپچاق، که «خداونده جهان خطاب بود»^{۳۶} موفق به تشکیل طبقه لشکری نیرومندی از قپچاق‌ها و قنقلی‌ها شد که به وی و جانشینانش امکان می‌داد در منازعه با غوریان، قراختاییان و خلفای عباسی و بعدها مغولان قدرت بیشتری داشته باشند. از این رو اثر مهم دیگری که به تفصیل، شعب و انساب کوچروان استپ اوراسیا^{۳۷} را بر شمرده است یعنی جامع‌التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی در ابتدا به قنقلی‌ها و قپچاق‌ها می‌پردازد. این امر از آن رو تا حدودی جالب توجه است که اهتمام خواجه رشیدالدین فضل‌الله به نگارش تاریخ دولت مغولان ایجاب می‌کرد سخن را از معرفی قبیله‌ای که چنگیزخان از آن برخاسته بود آغاز کند. اما واقعیت امر آن است که شکل‌گیری دولت مغولان در ایران به دنبال در هم شکستن قدرت قپچاق‌ها و قنقلی‌ها میسر گردید؛ زیرا آنچه با عنوان خوارزمی‌ها یا در واقع لشکرهای بزرگ و پرشمار روزگار سلطان تکش (۵۹۶ - ۵۶۸ ق) و سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷ - ۵۹۶ ق) می‌شناسیم، مرکب از قپچاق‌ها و قنقلی‌ها بوده است.

جامع‌التواریخ که در عصر مغولان ایلخانی به رشته تحریر درآمده، به دقت از قپچاق‌ها و در همسایگی آنها قنقلی‌ها نام برده است؛ چنان که می‌نویسد که قنقلی به معنای صاحب گردونه‌ها است و قپچاق معنای درخت میان تهی دارد.^{۳۸} این معانی که بازگوکننده پیدایی چنین اقوامی است، مورد قبول و اقتباس مورخان دوره‌های بعد هم قرار گرفته است. ذکر نام این دو در کنار هم این احتمال را قوت می‌بخشد که قپچاق‌ها و قنقلی‌ها از یک نژاد بوده و با هم می‌زیسته‌اند؛ همچنان که

۳۶. ابو عمر عثمان جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ۳۰۰.

۳۷. اوراسیا (Eurasia) مرکب از آسیا و اروپا و منظور استپ (Steppe) (غلفزار منطقه معتدله شمالی) است که از اتصال دو قاره آسیا و اروپا به وجود می‌آید. در منابع ایرانی از آن با عنوان «دشت» یاد شده است و گاه نیز بدان دشت توران یا به قسمتی از آن دشت قپچاق گفته شده است. دیوید مورگان، مغول‌ها، ترجمه عباس مخبر (تهران: مرکز، ۱۳۷۱)، ۴۰.

۳۸. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ از آغاز خلافت هولاکو تا پایان دوره غازان خان، به کوشش بهمن کریمی (تهران: اقبال، ۱۳۶۲)، ۵۲. به گفته تتوی در یکی از جنگ‌های اغوز، زنی حامله، در میان درختی بزرگ و میان پوسیده بچه‌ای به دنیا آورد؛ اغوز بر وی ترحم کرد و گفت: «چون شوهر این عورت در توره من کشته شده، این فرزند پسر من باشد» و او را قپچاق (درخت میان تهی) نام نهاد. احمد تتوی، تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲)، ۵، ۲۵۴۳ - ۳۵۳۹.

تحقیقات محققان روسی و ترک چنین احتمالی را تأیید می‌کند. با این حال جامع‌التواریخ که در اوایل قرن هشتم هجری نوشته شده، به نسبت تاریخ ابن‌خلدون که در پایان همین قرن به رشته تحریر درآمده،^{۳۹} تفصیل اندکی درباره قپچاق‌ها دارد. اما پیش از آن لازم است متذکر شد که جوزجانی و جوینی که آثار خود را در اواسط قرن هفتم نوشته‌اند، وقایع‌نگاری جالب توجهی در باب قپچاق‌ها و قنقلی‌ها و پیوند آنها با خوارزمشاهیان دارند. با استناد به این گزارش‌ها، سلاطین خوارزمشاهی، دشمنان خود را به نیروی بی‌شمار لشکریانی که از پیوستن قپچاق‌ها و قنقلی‌ها به وجود آمده بود، همواره تهدید می‌نمودند. چنان که سلطان در پاسخ خلیفه عباسی، الناصر، که از وی خواسته بود نواحی عراق عجم با ولایات آن حدود را به خلافت واگذارد،^{۴۰} گفت: «یکصد و هفتاد هزار، فلان صاحب دیوانِ عرض، در قلم آورده است. از مواشی ما، این لشکر را بدان نان پاره کار بر نمی‌آید»؛^{۴۱} همچنان که به‌طور ضمنی، غیاث‌الدین ملک غور را با گفتن این جمله که: «با لشکرهای گران از دیار خفجاق، روی به مهمات آن طرف خواهد آورد» و «همچنان از ترکستان افواج تازه قپچاق که عدد ایشان در حیز احصا نگنجد و مدد ایشان از اقصی ترکستان منقطع نشود» تهدید کرده بود.^{۴۲} سلطان محمد بن تکش خوارزمشاه نیز هنگامی که به فکر براندازی قراختاییان افتاد، به تجدید اتحاد و وصلت با خان قپچاق دست زد و به مانند پدرش، در نامه‌ای به سلطان غور او را از لشکر قراختا، قنقلی‌ها و قپچاق‌ها ترساند^{۴۳} و «بدین طریق اطراف مملکت را محافظت نمود».^{۴۴} وی در ایام ولیعهدی خود در جند، به حمایت قبایل ساکن آن حدود که به نوشته نسوی «از عشیرت مادر وی (ترکان خاتون) بودند» پشت گرمی داشت.^{۴۵}

به گزارش نسوی و جوینی، اولین بار مغولان در سال ۶۱۲ ق در تعقیب نایمان‌ها و مرکیت‌ها به قلمرو قنقلی‌ها وارد شدند و به موضعی به نام قراقم رسیدند. سلطان محمد در نواحی شمال سیحون به مقابله با آنها شتافت،^{۴۶} اما چون مغولان به قصد کوچک، خان نایمان‌ها، آمده بودند از

۳۹. عبدالرحمن ابن‌خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، ج ۴ (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵)، ۲؛ ابن‌خلدون ج ۱، ۹۸، ۱۴۵.

۴۰. محمد نیشابوری، سلجوقنامه (تهران: کلاله خاور، ۱۳۳۲)، ۳۷۱.

۴۱. نیشابوری، سلجوقنامه، ۳۷۱.

۴۲. محمد بغدادی، التوسل الی الترسل. تصحیح احمد بهمنیار (تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۵)، ۱۴۸، ۱۸۱ - ۱۸۰.

۴۳. ابن‌اثیر، تاریخ کامل ایران و اسلام، ج ۲۷، ۲۶۶.

۴۴. ابو عمر عثمان جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۲، ۳۰۰، ۳۰۶.

۴۵. محمد نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، تصحیح مینوی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴)، ۳۴.

۴۶. نسوی، ۱۵ - ۱۳؛ جوینی، ج ۲، ۱۰۲.

درگیر شدن با خوارزمشاهیان اجتناب کردند. کوچک توسط مغولان از بین رفت و مغولان مدعی سرزمین‌هایی شدند که خان نایمان چندی قبل به تصرف درآورده بود. بدین ترتیب مغولان و خوارزمشاهیان همسایه شدند و برخورد آنها اجتناب‌ناپذیر گردید. منابع معاصر این عهد از پیوستن مزدوران سپاه خوارزمشاه به مغولان خبر می‌دهند؛ در حالی که قپچاق‌ها وفادارترین نیروها به سلاطین خوارزمشاهی باقی ماندند. نسوی می‌نویسد: «هفت هزار سوار از ختائیان دست از سلطان محمد برداشتند و با وجود ترک بودن، پیروی تاتار اختیار کردند».^{۴۷} اما قپچاق‌ها که به گفته ابن‌خلدون به لحاظ نژادی با مغولان پیوستگی بیشتری داشتند از سوی آنها به جد مورد تعقیب و کشتار قرار گرفتند.

به روایت ابن‌اثیر، مورخ معاصر هجوم مغول، مغولان پس از تصرف خراسان و لشکربردن به آذربایجان و اران و شروان، رهسپار سرزمین‌هایی شدند که اقوام بسیاری از جمله آلان‌ها، لگزی‌ها و طوائفی از ترکان در آن می‌زیستند که «به سبب کثرتشان مغولان را یارای غلبه بر آنها نبود»؛ از این رو کوشیدند تا میان آن اقوام و از جمله آنها آلان‌ها و قپچاق‌ها که با هم در مقابل مغولان می‌جنگیدند دشمنی و تفرقه افکنند؛ پس برای قپچاق‌ها پیام فرستادند و گفتند: «ما و شما از یک نژاد هستیم ولی این آلان‌ها از شما نیستند؛ از اموال و پوشاک هر چه بخواهید برای شما می‌آوریم به شرط این که در کار ما و آلان‌ها دخالت نکنید».^{۴۸} مغولان پس از اینکه موفق به جدایی این دو قوم شدند، ابتدا بسیاری از آلان‌ها را کشتند و سپس به سر وقت قپچاق‌ها رفتند.

ابن‌اثیر، شرحی نسبتاً مفصل درباره سرنوشت قپچاق‌ها در مواجهه با مغولان ارائه داده است. به گفته وی چراگاه‌ها و بیشه‌های سرزمین قپچاق‌ها تا کرانه دریای خزر و به شهر سوداق امتداد داشت. مغولان این سرزمین‌ها را گرفتند و «به حدی از قپچاق‌ها کشتند که جز گروه اندکی از ایشان سالم نماند»؛^{۴۹} بسیاری نیز به کوهستان‌ها و بیشه‌ها یا به بلاد سلجوقیان روم و «شهرهای روس و بلغار» فرار کردند. مغولان در تعقیب فراریان در بلغاز غافلگیر و کشته شدند؛ در نتیجه، جاده تجاری قپچاق باز شد و بسیاری از قپچاق‌ها به سرزمین خود بازگشتند.^{۵۰} برخی نیز در سرزمین بلغار باقی ماندند و جذب بلغارها شدند؛ چنان که گفته می‌شود تاتارهای کازان محصول چنین ادغامی است.^{۵۱}

۴۷. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ۴۶.

۴۸. ابن‌اثیر، تاریخ کامل ایران و اسلام، ج ۳۲، ۱۸۹.

۴۹. ابن‌اثیر، تاریخ کامل ایران و اسلام، ج ۳۲، ۱۹۳ - ۱۸۹.

۵۰. ابن‌اثیر، تاریخ کامل ایران و اسلام، ج ۳۲، ۱۹۴.

چرا مغولان در صدد برآمده بودند که قپچاق‌ها را با وجود هم‌نژاد بودن از بین ببرند؟ گزارش ابن خلدون نشان می‌دهد که مغولان در شرایطی دست به کشتار قپچاق‌ها زده بودند که از پیوستگی نژادی آنها با خود آگاهی داشتند.^{۵۲} قپچاق‌های هم‌نژاد با تاتارها، که به گفته ابن خلدون شمار آنها از سایر ترکان بیشتر بود، وفادارترین نیروی نظامی به دولت خوارزمشاه بودند. از این رو «به جد مورد تعقیب چنگیزخان قرار گرفتند»؛ زیرا که به گفته وی قپچاق‌ها را از روزگاران کهن با قوم و خاندان سلطان جلال‌الدین دلبستگی و علاقه بود و غالباً میان زنان و مردانشان زناشویی وجود داشت. از این رو مغولان، بسیاری از آنان را کشتند و اسیر و برده ساختند و در اطراف بلاد پراکنده نمودند و بسیاری را بازرگانان برده‌فروش به مصر آوردند.^{۵۳} به گفته ابن‌اثیر قپچاق‌ها پس از بازگشت به دشت قپچاق، در سرزمین خود سرگردان بودند. علاوه بر ویرانی سرزمین که توسط مغولان صورت گرفته بود، نبود سازمانی که آنها را به‌عنوان نیروی نظامی جذب کند بر مشکلات می‌افزود؛ چنان که پیش از این نیز نیروی عمده نظامی دولت خوارزمشاهی بودند که اینک از بین رفته بود. روانه‌شدن آنها به سوی شروان و گنجه و تقاضای پناهندگی از حاکمان آنجا به نام‌های «رشید» و «کوشخره»، مصداق این سخن است. قپچاق‌ها ابتدا به رشید پیغام فرستادند و گفتند: «مغولان شهرهای ما را گرفتند و دارایی ما را نیز به یغما بردند. اکنون آمده‌ایم پیش تو تا در شهرهای تو به سر بریم. ما مملوکان تو می‌شویم و شهرها را برای تو فتح می‌کنیم و تو هم فرمانروای ما خواهی بود». پاسخ منفی رشید به این درخواست به دلیل ترس از آنها بود، چنان که سپاهی به سوی آنان فرستاد که در نتیجه باز هم قپچاق‌ها، شماری از نیروهای خود و اموال بسیاری را از دست دادند؛ لذا ایشان روانه گنجه شدند؛^{۵۴} اما نه تنها تقاضای پناهندگی آنها از سوی حاکم گنجه که به او پیغام داده بودند که: «ما نیامدیم مگر برای اینکه به فرمانروای شما خدمت کنیم» رد شد،^{۵۵} بلکه به گزارش ابن‌اثیر «از هر قوم، مسلمانان و گرجی‌ها که مسیرها را بهتر از قپچاق‌ها می‌شناختند و لگزی‌ها و دیگران، به جانشان افتادند و آنها را کشتند و غارت کردند و گروهی را نیز با زنان و فرزندانشان به بند اسارت درآوردند تا جایی که در دربند شروان، یک مملوک قپچاق به بهای بسیار کمی فروخته می‌شد».^{۵۶}

۵۲. بنا به گزارش وی، قبایل ترک به دو دسته شمالی و جنوبی تقسیم می‌شدند: دسته شمالی شامل خفشاخ، غزان و تاتارها بود و ختای، چگل، توخشی، یغما، اویغور، خریخ، طفقاج و باشقیر در شمار ترکان جنوبی قرار داشتند. ابن خلدون، العبر، ج ۴، ۷۵۰.

۵۳. ابن خلدون، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۴ (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸)، ۷۵۰.

۵۴. ابن‌اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۳۲، ۲۳۲ - ۲۲۷.

۵۵. ابن‌اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۳۲، ۲۳۶.

۵۶. ابن‌اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۳۲، ۲۳۹.

نقل این روایات نشان می‌دهد که گویا قپچاق‌های مستأصل شده که هم حامیان خود - خوارزمشاهیان - را از دست داده بودند و هم در سرزمین خود جایی نداشتند به پایان خود رسیده بودند و به هر کس که در آینده به آنها پناهندگی می‌داد سخت وفادار می‌ماندند.



منبع: Britannica/Mongol Empire: The Golden Horde

مناسبات اردوی زرین و مملوکان مصر و تداوم حیات قپچاق‌ها

جوچی، بزرگترین پسر چنگیز و جد خانات اردوی زرین بود. طبق سنت مغولی، دورترین بخش از ملک پدری نصیب فرزند ارشد می‌گردید؛ از این رو از قبایح، خوارزم، سقسیین و بلغار تا نواحی غربی قلمرو چنگیزخان به جوچی واگذار شد.^{۵۷} وی که به گفته جوزجانی، بیشتر اوقات را در دشت قپچاق می‌گذرانید، تحت تأثیر آب و هوا و چراگاه‌های بانزهدت این سرزمین، در مخالفت با نابودی این مناطق توسط مغولان، کشته می‌شود.^{۵۸} اما اوکتای، جانشین چنگیز، دشت قپچاق را به همراه بلاد شمالی صَقَالِیَه، آلان، روس و بلغار به باتو، پسر بزرگ جوچی، واگذار کرد. گروه ۴۰ هزار نفری از

۵۷. ابوسلیمان داوود بناکتی، روضه اولی‌الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب، تاریخ بناکتی، تصحیح جعفر شعار (تهران: انجمن

آثار ملی، ۱۳۴۸)، ۳۹۴.

۵۸. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۲، ۱۵۱ - ۱۴۹.

قپچاق‌ها حاکمیت باتو را رد کردند و به مجارستان رفتند.^{۵۹}

باتو نیز همچنان فتوح در این قسمت‌ها را ادامه داد؛ چنان که گفته می‌شود بر کنار رود اتل اردو زد و خلق کثیری از مردم آن نواحی را کشت.^{۶۰} قلمرویی که او تأسیس کرد، به خانات دشت قپچاق، پادشاهان دشت شمالی، مملکت اورنگ و اردوی زرین (آلتین اردو) معروف گردیده است.^{۶۱} اردوی زرین^{۶۲} نامی است که منابع اروپایی به دولت و قلمرو مغولان روسیه به خاطر رنگ یا علامت چادر فرمانروای آن داده‌اند. این دولت، ده‌ها سال بر نواحی شمالی دریای مازندران تا شرق اروپا حکمرانی کرد.^{۶۳} از منظر این پژوهش، بیشتر قلمرو این دولت، که خود به دو قسمت سیر اردو و گوک اردو تقسیم می‌شده، با دشت قپچاق منطبق است.

خاندان جوچی و به‌خصوص باتو و برادرش برکه‌خان، به آن درجه از نفوذ و اعتبار در میان سایر بازماندگان چنگیز و فرماندهان مغولی رسیده بودند که به گفته‌ی خواجه رشیدالدین فضل‌الله، با وجود مخالفت اکثریت اعضای خاندان جغتای و مغولان که خواهان جانشینی باتو پس از مرگ اوکتای بودند، باتو این مقام را به خاندان تولوی واگذار کرد.^{۶۴} در واقع با خواست باتو و همراهی برکه و فرزندان جوچی بود که در سال ۶۵۰ مُنگو، پسر تولوی، بر تخت نشست؛^{۶۵} افتخاری برای بازماندگان باتو که به آنها حق سروری بر خاندان تولوی می‌بخشید، که البته این امر، مطلوب خاندان تولوی (قوبیلای و هولاکو برادران مُنگو) در جایگاه قآن مغولستان و جانشین چنگیز نبود و همین امر علت مجادلات آینده خاندان تولوی و باتو گردید.

خانات دشت قپچاق همچنین با انتخاب قآنی از خاندان تولوی عملاً بر مغولستان تسلط یافته بودند. چون این سرزمین فاقد امکانات پیشرفت بود، خانات جوچی علاقه‌ای به حکومت بر آنجا نداشتند. علاقه‌ی آنان به سمت روسیه و اروپای شرقی و غرب بود؛ اما با ایفای نقش — تعیین قآن مغولستان — حکومت آن منطقه را در کنترل خود نگه می‌داشتند. به روایت جوزجانی، با وجود آنکه اکثریت مغولان، خواهان قآنی باتو، فرزند جوچی پسر چنگیز، بودند باتو از مقام قآنی مغولستان به دلیل اهمیت مناطق

59. Yalvar, *The Origin of the Kipchak Turks and Early Historical Periods*, 58 - 59.

۶۰. ریغوریوس ابوالفرج ابن‌العبری، *مختصر تاریخ الدول*، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷)، ۳۴۴.
 ۶۱. حافظ ابرو، *زبدة التواریخ*، تصحیح سید کمال سیدجوادی، ج ۱ (تهران: ارشاد اسلامی، ۱۳۸۷)، ۱۲۱؛ ابن‌خلدون، *العبر*، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، ج ۴، ۷۶۹.

62. Golden Horde

۶۳. رنه گروسه، *تاریخ مغول (چنگیزیان)*، ترجمه‌ی محمد بهفروری (تهران: آزادمهر، ۱۳۸۴)، ۲۸۱.

۶۴. همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ۸۲۹ - ۸۲۵.

۶۵. ابن‌خلدون، *العبر*، ج ۴، ۷۷۸.

غرب چشم‌پوشی کرده بود. جوزجانی می‌گوید هنگامی که پسران جغتای به پادشاهی منگو رضا ندادند مهتران مغول «روی به باتو نهادند که پادشاه ما باید که تو باشی، چون از پشت چنگیزخان هیچ‌کس از تو بزرگ‌تر نیست»؛ اما او در پاسخ به خواست مهتران مغول چنین گفت: «درین طرف چندان پادشاهی و مملکت هست، که ضبط آن با تصرف و ضبط ممالک چین و ترکستان و عجم دست ندهد چون او (مُنگو) را، منکه باتویم بر تخت بنشانم، به حقیقت فرمانده من باشم».^{۶۶}

سپاه باتو با یاری‌رساندن به مُنگو، اولوس جغتای را از بین برد و بر ماوراءالنهر و خوارزم تسلط یافت و به دنبال اعمال قدرت بر ایران و بغداد، هلاکو را که از سمت منگو دستور حمله به بغداد را داشت، از تعدی به خلافت بغداد بازداشت.^{۶۷} به گزارش جوزجانی، پس از درگذشت منگوقاآن در سال ۶۵۸ قمری، «در جمله شهرهای شرق و غرب و بلاد عجم و ماوراءالنهر و خراسان خطبه به نام برکاخان (برکه‌خان) خواندند»^{۶۸} و عملاً خاندان تولوی را نفوذ و اعتباری نبود. به نوشته خواجه رشیدالدین فضل‌الله، برکه بر اثر مساعدت به منگوقاآن، برای دستیابی به تاج و تخت قراقروم، قدرت فراوان یافته بود و از هر فرصتی برای خواری و تضعیف هلاکو و تجاوز به قلمرو او بهره می‌جست.^{۶۹} پس از فوت مُنگو، قویلای جانشین وی که تسلط برکه را نمی‌پذیرفت، حکومت آذربایجان و اران و روم را به هلاکو واگذاشت تا بدین طریق از قدرت برکه کاسته شود و دست‌خانات دشت قپچاق از مراتع غنی و راه‌های کاروان‌رو آذربایجان قطع گردد. از سویی با فرمان استیلای هلاکو بر مصر و شام، قلمرو برکه که به گفته حافظ ابرو، در مسیر راه‌های تجاری قرار نداشت،^{۷۰} در «حد سرزمین یک رعیت فرودست کاهش می‌یافت»^{۷۱} هولاکویان از طرفی نفوذ جوجیان به مناطق آذربایجان، اران، ارمنستان، گرجستان و تسلط بر راه‌های بازرگانی و استفاده از چراگاه‌های سرسبز منطقه را برمی‌تافتند و از سویی دیگر به دنبال سیطره بر سلاجقه روم و قطع روابط تجاری شام و بیزانس بودند. در پی چنین رقابت‌هایی بود که هولاکو بازرگانان قپچاقی را از دم تیغ گذراند و اموالشان را به‌غارت برد و برکه، کسبه و بازرگانان ایرانی فعال در قپچاق را از بین برد و روابطی

۶۶ جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۲، ۱۷۹.

۶۷ جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۲، ۱۵۱ - ۱۴۹، ۲۱۴.

۶۸ جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۲، ۲۱۸.

۶۹ همدانی، جامع التواریخ از آغاز خلافت هولاکو تا پایان دوره غازان‌خان، ج ۳، ۷۷، ۸۷.

۷۰ حافظ ابرو، زبدة التواریخ، تصحیح سید کمال سید جوادی (تهران: ارشاد اسلامی، ۱۳۸۷)، ۲۰۲.

۷۱ یونس فرهمند و قدریه تاج‌بخش، «برکه‌خان و بیبرس: تأثیر عوامل دینی - اقتصادی بر تعمیق روابط تجاری آلتین اردو و امالیک بحری مصر»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء، س بیستم، دوره جدید، ش ۵، پیاپی ۸۳ (بهار ۸۹)، ۹۳.

دوسویه بین خانات اردوی زرین و ممالیک مصر شکل گرفت که به تداوم حیات قپچاق‌ها انجامید. در ذیل به این مبحث پرداخته شده است.

الف) اردوی زرین به مثابه خانات دشت قپچاق

قپچاق‌های سرگردان در ایرتیش، ولگا، سرزمین روس‌ها، مناطق بلغار، آذربایجان و قفقاز زمانی توانستند مجدداً در تاریخ حضوری فعال داشته باشند که دشت قپچاق در قلمرو خاندان جوچی قرار گرفت. بقایای قپچاق‌ها که بیشتر جذب دولت فرزندان جوچی پسر چنگیزخان (اردوی زرین) شده بودند و نیز سرزمین قپچاق‌ها باز هم واجد اهمیت دانسته شد. همان‌گونه که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه کوشیده بود از قپچاق‌ها در برابر مغولان کمک بگیرد، دولت مغولی اردوی زرین نیز با جذب قپچاق‌ها در مقابله با ایلخانان مغول، بر نیروی خود افزود. مغولان اردوی زرین، به تدریج به دلیل تعامل با قپچاق‌ها و سرزمین‌های ترک‌شده خوارزم و ماوراءالنهر به سمت ترکی‌شدن پیش رفتند و از سایر الوس‌های چنگیزی مانند ایلخانان ایران و فرزندان تولوی به لحاظ فرهنگی فاصله گرفتند و با وجودی که خاندان جوچی حاکم سرزمین قپچاق‌ها شدند همچنان نام این سرزمین دشت قپچاق باقی ماند و جوجیان خود را خان قپچاق نامیدند و در متون تاریخی، خانات دشت قپچاق خوانده شدند.



قپچاق‌هایی که باقی ماندند به‌عنوان هسته اصلی این ایالت، نقشی مهم در ساختن دولت اردوی زرین ایفا نمودند؛ به‌خصوص که شاخه عشایری اردوی زرین عمدتاً از قپچاق‌ها تشکیل شده بود. در نتیجه زبان قپچاقی تبدیل به زبان رسمی این خانات شد و بدین ترتیب اردوی زرین سرزمین قپچاق‌ها را به‌کار گرفت. هر چند در ابتدا، تاتارها، قپچاق‌ها را هدف قرار دادند، اما بعدها با آنها ادغام و در شمار آنها و کاملاً قپچاقی شدند؛ به‌خصوص که ریشه نژادی مشترک هم داشتند.^{۷۳}

ب) قپچاق‌ها به مثابه بازوی نظامی مملوکان مصر

اولین حضور مملوکان قپچاق در تاریخ مصر و سوریه به اواسط سده ۱۲ برمی‌گردد. اینان از دشت قپچاق، قفقاز و شمال دریای سیاه آورده می‌شدند^{۷۳} و همان‌طور که در دولت عباسی استفاده می‌شدند، برای تداوم دولت و حل‌کردن اختلافات بین امیران به‌کار گرفته شدند. آبیگ^{۷۴} را که خاستگاه قپچاقی داشت مؤسس سلسله ممالیک مصری می‌دانند، وی در هنگامه حملات مغولان طی سال‌های ۱۲۵۰ م / ۶۴۷ ق و ۱۲۴۰ م / ۶۳۷ ق ایوبی‌ها را شکست داد و سلطنت مملوکان مصر را تشکیل داد. تأکید ابن‌خلدون بر اینکه در این هنگام پادشاهان مصر، موالی بنی‌ایوب بودند، به شکل‌گیری دولت مملوکان در مصر اشاره دارد. به نوشته وی، بسیاری از قپچاق‌ها طی هجوم مغول، به‌عنوان برده به مصر آورده شده بودند. به نوشته و صاف، اراپه‌ها از کثرت بردگان، اسبان و گوسفندان موج می‌زد.^{۷۵}

قپچاق‌ها همچنان که در دولت خوارزمشاهی علیه مغولان جنگیدند در دولت ایوبی نیز علیه صلیبی‌ها و بعدها مغولان ایلخانی به‌کار گرفته شدند، تعلیم دیدند و به‌تدریج مسلمان شدند و هم اینان دولت ممالیک را تشکیل دادند و نیروهای نظامی آنها شدند. بیبرس (۶۷۶ - ۶۵۸ ق)، چهارمین سلطان مملوک مصر، که خود خاستگاه قپچاقی داشت و هم‌عصر برکه، خان اردوی زرین بود، جهت تأمین نیروی نظامی در نبرد با مغولان و فرنگیان به نیروی برده دشت قپچاق و بازارهای وابسته به آن در آسیای صغیر و سواحل دریای سیاه روی آورد. کشتی‌ها سالانه دو بار بردگان را از دشت قپچاق بارگیری و از راه بازرگانی شمال دریای خزر از خوارزم به سرای و از سرای^{۷۶} به کافا

72. Yalvar, *The Origin of the Kipchak Turks and Early Historical Periods*, 59.

73. Reuven Amitai, *Mongol and Mamluk* (Cambridge: The Cambridge University Press, 1995), 78 - 86.

74. Aybeg

۷۵. و صاف‌الحضرة، *تحریر تاریخ و صاف*، ترجمه عبدالمحمد آیتی (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳)،

و از آنجا از طریق دریای مدیترانه به مصر در اسکندریه و دمیاط^{۷۷} تخلیه می‌کردند. انواع نژادهای بردگان از قپچاق‌ها، چرکس‌ها، روس‌ها، مجارها، آلان‌ها و اسلاو وارد مصر می‌شد. بردگان پس از آموزش در امور دینی و نظامی، به جیش سلطان می‌پیوستند. بیبرس از این طریق شمار ارتش خود را به چهل‌هزار نفر رسانید و نیروی نظامی قدرتمندی را تشکیل داد.^{۷۸}

ج) پیامدهای مناسبات

دولت مملوکان که از سال ۶۴۷ تا ۹۲۲ ق / ۱۲۴۹ تا ۱۵۱۶ م بر مصر و شام با مرکزیت قاهره فرمان رانده است، در پی دشمنی با ایلخانان مغول ایران، دوستی نزدیکی با اردوی زرین برقرار کرد؛ به‌خصوص از این منظر که خود را با قپچاق‌ها مرتبط می‌دانست، همچنان که ابن‌خلدون آنجا که قبایل مربوط به قپچاق‌ها را برمی‌شمارد، سخن خود را به بیبرس^{۷۹} که از بزرگ‌ترین فرمانروایان مملوکان در اواسط قرن هفتم بوده است، منتسب می‌سازد. بیبرس^{۸۰} و دیگر سران دولت مملوکان مصر و از جمله قطز^{۸۱} و قلاوون^{۸۲} در اصل بردگانی از نواحی شمالی دریای سیاه یا دریای خزر یعنی سکونتگاه قپچاق‌ها بوده‌اند.^{۸۳}

سلاطین مملوک مصری با استفاده از زبان کومان - قپچاقی که در هر دو دولت استفاده می‌شد، روابطی نزدیک را با دولت اردوی زرین شکل دادند. مناطق متصرفی این دو دولت، از سویی به مدیترانه و اروپا می‌رسید و از سویی دیگر خوارزم و خزر و ماورای قفقاز را در بر می‌گرفت؛ این موقعیت، تجارت برده و در نتیجه تأمین نیروی نظامی مملوکان مصر را با سرعت تسهیل می‌کرد. ایران مانع یکدستی این قلمرو از اروپای شرقی تا مغولستان بود؛ به همین جهت اردوی زرین، با اتحاد مصریان و جغتایی‌ها، فشار هم‌زمانی از دو سوی (شرق و غرب) دریای مازندران به داخل ایران صورت داد. بدین ترتیب نیروهای قپچاقی در مناسبات سیاسی و اقتصادی دولت اردوی زرین و مملوکان مصر نقشی فراتر از گذشته ایفا کردند و بر اثر چنین تعاملاتی، زبان این سرزمین، عنصر مشترک سرزمین‌های تحت سلطه مغولان اردوی زرین - که دامنه نفوذ آن مصر را نیز در بر گرفت - گردید.

77. Damietta

۷۸. یونس فرهمند و قدریه تاج‌بخش، «برکه‌خان و بیبرس: تأثیر عوامل دینی - اقتصادی بر تعمیق روابط تجاری آلتین اردو و

ممالیک بحری مصر»، ۸۶، ۹۶ - ۹۷.

۷۹. ابن‌خلدون، العبر، ۵۵۸.

80. Baibars

81. Qutuz

82. Qalawun

83. Yalvar, *The Origin of the Kipchak Turks and Early Historical Periods*, 63.

مصر با همکاری این دولت، جایگاه ترکمن‌ها و قپچاق‌ها گردید و پدیدآمدن آثاری در هر دو گویش ترکمنی (غزها) و قپچاقی نشان‌دهنده هم‌زیستی این گروه‌ها در مصر دورهٔ ممالیک است. از جمله این آثار می‌توان *الإدراک للسان الأتراك* را که توسط ابوحیان غرناطی نوشته شده است، نام برد. به مانند مصر، در دشت قپچاق نیز تحول در گویش و زبان رخ نموده بود. خانان دشت قپچاق یا مغولان اردوی زرین، با حکومت بر قلمرویی که شمار زیادی ترکان مسلمان و غیرمسلمان و قبایل مختلفی نظیر قپچاق‌ها، بلغارها، اغوزها و ترکان خوارزم در آن زندگی می‌کردند به تدریج به سمت ترک‌شدن پیش رفتند^{۸۴} و همچنان که پیوند نژادی بین مملوکان و ساکنان قلمرو خانان قپچاق، آنان را به هم نزدیک‌تر می‌ساخت، اسلام قپچاق‌ها نیز عامل دیگر پیوند این دو دولت بود. از بین فرزندان چنگیز، جوچی و در نتیجه خانان دشت قپچاق، اولین گروه از مغول که در پذیرش اسلام بر دیگر مغولان تقدم داشته‌اند، دانسته می‌شوند. مورخان همچنین از مسلمان شدن برکه (خان دشت قپچاق) به هنگام تولد در این دشت سخن گفته‌اند؛ که این موضوع نشان‌دهنده حضور قپچاق‌های مسلمان در عصر استیلای مغولان است. ابن بطوطه نیز به هنگام حضور در دشت قپچاق از وجود مساجد در آنجا خبر داده است.^{۸۵} لذا همچنان که فرایند اسلام‌پذیری اردوی زرین، تحت تأثیر اسلام قپچاق‌ها تسریع گردید، مملوکان مصر نیز که روزگاری بردگان زرخیز ایوبیان بودند و حکومت را از دست صاحبان مشروع خود غضب کرده بودند برای کسب مشروعیت، با احمد، عموی مستعصم، به‌عنوان سی و هشتمین خلیفه از خلفای عباسی^{۸۶} بیعت کردند و با اتحاد با برکه، خان مسلمان دشت قپچاق، که حدود سی‌هزار سوار مسلمان در سپاه او خدمت می‌کردند، به جنگ با هولاکو رنگ مذهبی دادند.^{۸۷}

نکتهٔ حائز اهمیت، گسترش قلمرو قپچاق‌ها پس از برخورد با مغولان بود و ظاهراً تا آن زمان نقلی‌ها و قپچاق‌ها از هم بازشناخته می‌شدند.^{۸۸} برای نمونه، در *پیراسته تاریخنامه هرات* از ده‌هزار مرد نقلی که سلطان جلال‌الدین را در نبرد با مغولان یاری می‌کردند، نام برده شده است؛ چنان که می‌آید: «از لشکر سلطان جلال‌الدین طایفه‌ای که ایشان را قنقلیان گفتندی، قرب ده‌هزار تن

۸۴. فضل‌الله خنجی، *مهمان‌نامه بخارا*، تصحیح منوچهر ستوده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵)، ۴۲؛ رنه گروسه، *امپراطوری صحرانوردان*، ترجمهٔ عبدالحسین میکده (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ۴۶۳؛ ساندرز، ج. *تاریخ فتوحات مغول*. ترجمهٔ ابوالقاسم حالت (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳)، ۱۵۴.

۸۵. ابن بطوطه، *سفرنامه*، ترجمهٔ علی موحد، ج ۱ (تهران: آگه، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۶)، ۳۹۴.

۸۶. یوسف بن تغزی بردی، *التجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، ج ۷ (قاهره: دارالکتب المصریه، ۱۳۷۵)، ۱۰۹.

۸۷. جوزجانی، *طبقات ناصری*، ج ۲، ۲۱۴؛ همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۲، ۷۳۱.

۸۸. سیف هروی، *پیراسته تاریخنامه هرات* (تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۱)، ۲۳ - ۲۲.

در جبال طوس و نیشابور مانده بودند و در راهها ایلچیان شاهزادگان چنگیز خانی را می‌گرفتند و به‌قتل می‌آوردند.^{۸۹} در مثالی دیگر، نسوی، منشی جلال‌الدین، ترکان خاتون، مادر سلطان محمد را از قبیله بیاووت از فروع یمک از مجموع قبایل قنقلی می‌داند که بیشتر لشکریان خوارزمشاهی از آنان بوده‌اند.^{۹۰}

جوزجانی (مؤلف بعد از سال ۶۵۸ ق) ترکان خاتون را دختر قدرخان قپچاق می‌داند؛^{۹۱} این نشان می‌دهد که در منبعی مانند سیرت جلال‌الدین منکبرنی نوشته نسوی که حدوداً در سال ۶۳۹ ق نوشته شده است، یمک‌ها — که با زوال خوارزمشاهیان در زمره قپچاق‌ها درآمدند و به روزگار دولت مملوکان، دیگر جزء اردوی زرین، متعلق به فرزندان جوچی و متحد مملوکان مصر بودند — از قنقلی‌ها دانسته شده‌اند.^{۹۲} همین امر گویای این مطلب نیز هست که قدرت و قلمرو قپچاق‌ها به تدریج از سمت شرق دریای مازندران به سمت غرب تا حدود دریای سیاه کشیده شده است. همچنان که به تصریح محققانی چون پیتر گلدن و یالوار در اسامی قبایلی از ازبک‌ها، قرقیزها^{۹۳} و باشکری‌ها،^{۹۴} قاراقالپاق‌ها،^{۹۵} تاتارهای کریمه و کازان،^{۹۶} نام قپچاق به کار رفته است.

نتیجه‌گیری

قبایل قپچاق مستقر در شمال سیحون، از اواخر قرن ششم هجری، توسط خوارزمشاهیان به خدمت گرفته شدند. آنان همچنان که در فرایند قدرت‌گیری خوارزمشاهیان در سراسر ایران چه در برانداختن غوریان و قراختاییان و چه در مطیع‌ساختن اتابکان آذربایجان و فارس و نیز انهدام نهایی قدرت و دولت سلجوقیان و سرانجام مقابله با عباسیان نقش مهمی داشتند، نیروی نظامی و جمعیتی مملوکان مصر و اردوی زرین نیز گردیدند.

در پی شکل‌گیری دولت مغولان، اردوی زرین و مملوکان مصر و تعاملات این دو دولت، مجدداً نقش تاریخی قپچاق‌ها، حول دشمنی مشترک با ایلخانان احیا شد. دولت مغولی اردوی زرین یا خانات دشت قپچاق، با حکومت بر این سرزمین و جذب ساکنان آن یعنی قپچاق‌ها، بر نیروی خود

۸۹. هروی، پیراسته تاریخنامه هرات، ۲۳ - ۲۲.

۹۰. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ۳۸، ۶۲.

۹۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ۳۰۶.

۹۲. نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، ۶۲.

93. Kyrgyz

94. Bashkirs

95. Karakalpaks

96. Kazan

می‌افزود. قپچاق‌ها، رعیت، هسته و بازوی نظامی اردوی زرین و مملوکان مصر شدند و سرزمین آنها، قلمرو خانات دشت قپچاق گردید؛ همچنان که برخی از آنان به مقام سروری در مصر نیز رسیدند. به واقع همان‌گونه که سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه کوشیده بود از قپچاق‌ها در برابر مغولان کمک بگیرد، اردوی زرین هم از آنها در برابر مغولان ایلخانی استفاده کرد و همان‌گونه که گسترش سریع قلمرو خوارزمشاهیان با کمک لشکرهایی که از جذب کوچروان دشت‌های شمالی دریای مازندران انجام شده بودند، صورت گرفت؛ حفظ قدرت مملوکان نیز از طریق دشت قپچاق و مناسبات با خاندان این دشت مسیر گردید؛ زیرا هر گاه هلاکوییان به مصر حمله می‌کردند، خانات دشت از طریق دشت قپچاق به دربند حملاتی انجام می‌دادند.

سرزمینی که به شهادت منابع تاریخی و جغرافیایی، هیچ‌گاه شرایط به‌وجود آمدن شهر بزرگ و در نتیجه دولت را در درون خود تجربه نکرد، شرایطی را پس از برخورد با مغولان از سر گذراند که نقش کلیدی، هم به لحاظ زبان و گویش، و هم به لحاظ سیاست، اقتصاد و مناسبات در امور مناطق و دولت‌های اطراف خود و از جمله روس‌ها، گرجستان، خوارزم، مصر، ایران، قفقاز و ماورای آن، مجارستان، جهان اسلام و چنگیزی‌ها (یوان چین) ایفا نمود؛ و این به‌راستی شگفت‌انگیز بوده است. علاوه بر حضور گسترده قپچاق‌ها به‌عنوان لشکرهای اردوی زرین، مملوکان مصر و سرزمین‌های روس و حتی بیژانس، زبان کومانی و قپچاقی تبدیل به زبان مشترک منطقه گردید و به جوامع غیرترکی مانند ارمنی‌ها و یهودیان کریمه راه یافت. چنان که خانات دشت قپچاق به‌عنوان خانانی ترک در تاریخ شناخته می‌شوند و مملوکان مصر پیوند خونی با ترکان دشت قپچاق داشته‌اند، و هم امروزه نژاد ترکی آنها خاستگاه اکثریت مردم ترک‌زبان آسیای مرکزی، منطقه ولگا - اورال و قفقاز شمالی است.

پرتال جامع علوم انسانی

کتابنامه

۱- منابع فارسی و عربی

- ابن‌اثیر، عزالدین علی. *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*. ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱.
- ابن‌اثیر، عزالدین علی. *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*. ترجمه عباس خلیلی. ابوالقاسم حالت. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱.
- ابن‌العبری، غریغوریوس ابوالفرج. *مختصر تاریخ الدول*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.

- ابن بطوطه. *سفرنامه*. ترجمه علی موحد. تهران: آگه، ۱۳۷۶.
- ابن تغزی بردی، یوسف. *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*. قاهره: دارالکتب مصریه، ۱۳۷۵.
- ابن خردادبه، عبیدالله. *المسالک و الممالک*. ترجمه حسین قره چانلو. تهران: بی نا، ۱۳۷۰.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. *العبر*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. *مقدمه ابن خلدون*. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- ابن عبدالظاهر، محی الدین. *الروض الزاهر فی سیره الملك الظاهر*. تحقیق عبدالعزیز خویطر: ریاض، ۱۹۷۶.
- ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی. *مسالک الأبصار فی ممالک الأمصار*. ابوظبی: المجمع الثقافی، ۱۴۲۴.
- ابن فقیهه، ابوعبدالله احمد. *ترجمه مختصر البلدان*. ترجمه محمدرضا حکیمی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۷۹.
- ادریسی، محمد. *نزهة المشتاق فی إختراق الآفاق*. بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۹.
- استخری، ابواسحق ابراهیم. *مسالک و الممالک*. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. *مرآت البلدان*. به کوشش عبدالحسین نوایی و محدث. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- بارتولد، ولادیمیروویچ. *ترکستان نامه*. ترجمه کریم کشاورز. تهران: آگه، ۱۳۶۶.
- بغدادی، محمد. *التوسل الی التوسل*. تصحیح احمد بهمینیار. تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۱۵.
- بناکتی، ابوسلیمان داوود. *روضه اولی الالباب فی معرفه التوارخ و الانساب: تاریخ بناکتی*. تصحیح جعفر شعار. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- تتوی، احمد. *تاریخ الفی*، ج ۵. تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- جوزجانی، ابو عمر عثمان. *طبقات ناصری*. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- جوینی، عطاملک. *تاریخ جهانگشای*. تصحیح محمد قزوینی. لیدن: بریل، ۱۳۳۴.
- حافظ ابرو. *زبدۃ التوارخ*. تصحیح سید کمال سید جوادی. تهران: ارشاد اسلامی، ۱۳۸۷.
- حدودالعالم من المشرق الی المغرب. به کوشش منوچهر ستوده. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- خنجی، فضل الله. *مهمان نامه بخارا*. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.
- خواجه رشیدالدین فضل الله. *جامع التوارخ از آغاز خلافت هولاکو تا پایان دوره غازان خان*. به کوشش بهمن کریمی. تهران: اقبال، ۱۳۶۲.
- ساندرز، جان جوزف. *تاریخ فتوحات مغول*. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- ستوده، منوچهر. *نامنامه ایلات و عشایر و طوایف (ایران تاریخی و فرهنگی)*. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۵.
- سیفی هروی، سیف. *پیراسته تاریخنامه هرات*. به کوشش محمد آصف فکرت. تهران: بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۸۱.
- شبروانی، زین العابدین. *بستان السیاحه*. تهران: سنایی، بی تا.
- عبادی، مهدی و زینب فضلی. «دشت قیچاق: بررسی جغرافیایی و تاریخی»، *تاریخ و تمدن اسلامی*، س هفتم، شماره چهاردهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰. ص ۷۵ - ۵۷.

فرهمنده، یونس و قدریه تاج‌بخش. «برکه‌خان و بیبرس: تأثیر عوامل دینی - اقتصادی بر تعمیق روابط تجاری آلتین اردو و ممالیک بحری مصر»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء. س بیستم، دوره جدید، ش ۵، پیاپی ۸۳، بهار ۱۳۸۹.

فسایی، حسن. فارسنامه ناصری. تصحیح منصور رستگار فسائی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲. قزوینی، زکریا. آثار البلاد و اخبار العباد. ترجمه میرزا جهانگیر قاجار. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.

کاشغری، محمود. دیوان لغات الترك، الجزء الاول. حلب: دارالخلافة العلیه، ۱۳۳۳. کراچکوفسکی، ایگناتی. تاریخ نوشته‌های جغرافیایی در جهان اسلامی. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۹.

گردیزی، ابوسعید. زین الاخبار. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳. گروسه، رنه. امپراطوری صحرانوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵. گروسه، رنه. تاریخ مغول (چنگیزیان). ترجمه محمد بهفروزی. تهران: آزاد مهر، ۱۳۸۴. گروهی از نویسندگان. سفرنامه‌های خطی فارسی. تهران: اختران، ۱۳۸۸. مستوفی، حمدالله. نزهت القلوب. به کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری، ۱۳۳۶. مقریزی، احمد. المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الاثار. بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸. مورگان، دیوید. مغول‌ها. ترجمه عباس مخبر. تهران: مرکز، ۱۳۷۱. نسوی، محمد. سیرت جلال‌الدین منکبرنی. تصحیح مینوی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴. نیشابوری، محمد. سلجوقنامه. به کوشش محمد رضانی. تهران: کلاله خاور، ۱۳۳۲. هفت کشور یا صورالاقالیم. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایرانی، ۱۳۵۳. همدانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله. جامع‌التواریخ. تصحیح محمد روشن. تهران: البرز، ۱۳۷۳. و صاف الحضره. تحریر تاریخ و صاف. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳. یعقوبی، احمد. البلدان. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.

۲- منابع لاتین

- Golden, p. *The Shaping of the Cuman - Qipchaqs and their World*. In *Studies on the Peoples and Cultures of the Eurasian Steppes*. 303-331. Bucharest - Braila: Romane, 2011.
- Phillips. E. D. *The Mongols*. London: Thames and Hudson, 1969.
- Reven Amitai Preiss. *Mongols and Mamluks*. Cambridge: The Cambridge University Press, 1995.
- Vasary, Istvan. *Cumans and Tatars*. Cambridge, New York: Cambridge University

Press, 2005.

Yalvar, Cihan. *The Origin of the Kipchak Turks and Early Historical Periods*. Dissertation.

Yeditepe University, 2018.

